

# یکی دیگر از ما؟

قهرمانان معلول،  
شخصیت‌های غریب و بیگانه  
در ادبیات کودک و نوجوان  
آلمان و اتریش

باربارا هابرل  
مترجم: بهار اشراق



طبق گفته‌های مالت دارندورف (Malte Dahrendorf) «در صورتی که واژه بیگانه، به معنای فردی باشد که در برقراری ارتباط با محیط و گروه‌های اجتماعی دچار مشکل است و به سختی با آن‌ها رابطه می‌گیرد، پس داستان‌های مربوط به این شخصیت‌ها، به ناچار رابطه دشوار میان این افراد و اجتماع را مورد بحث

قهرمان‌های معلول داستان‌های کودکان و نوجوانان آلمان، شخصیت‌های بیگانه‌ای هستند. در بیش‌تر متن‌های بررسی شده که حدود نیمی از آن‌ها بین سال‌های ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۵ میلادی به چاپ رسیده و به رابطه میان شخصیت معلول و عامه مردم می‌پردازند، از درون‌مایه «بیگانه» استفاده شده است.

شخصیت اصلی داستان با بیگی (Biggi) که مبصر کلاس است، دوست می‌شود. این دوستی هنگامی شکل می‌گیرد که بیگی، او را از غرق شدن در دریا نجات می‌دهد. در داستان رین‌هیلد شاریو (Reinhild Sharjo)، با نام «همه‌مُل را دوست دارند»، مَل، قهرمان داستان، یکی از همکلاسی‌های خود را در یک حادثه آتش‌سوزی نجات می‌دهد و پس از آن، آن دو با یکدیگر دوست می‌شوند. در آثار کلودیا جوناس (Claudia Jonas)، با نام‌های «مدرسه شبانه‌روزی» و «وسب نست» (Wasp Nest) وقتی آنجلیکا موفق می‌شود از آتش‌سوزی باغ‌وحش مدرسه پیشگیری کند، ستارهٔ مدرسه شبانه‌روزی می‌شود. اما تعداد داستان‌هایی که کم‌تر به اعمال موفقیت‌آمیز کودک معلول می‌پردازند و بیش‌تر روی مسئولیت‌های اجتماعی عامه مردم نسبت به کودکان معلول تأکید دارند، چندان زیاد نیست. در

### ● تعداد داستان‌هایی که کم‌تر به اعمال موفقیت‌آمیز کودک معلول می‌پردازند و بیش‌تر روی مسئولیت‌های اجتماعی عامه مردم نسبت به کودکان معلول تأکید دارند، چندان زیاد نیست

ابتدای داستان «تمساح‌های حومه شهر» کُرتس (Kurt) از طرف کودکان دیگر پذیرفته نمی‌شود. بچه‌های گروه، با تعصب از پذیرش کرتس که معلول است و از صندلی چرخ‌دار استفاده می‌کند، سر باز می‌زنند. البته وقتی آن‌ها متوجه می‌شوند او شاهد دزدی سوپرمارکت بوده است، اوضاع عوض می‌شود. گروه امیدوار است که کرتس در یافتن

قرار می‌دهد. به عبارتی دیگر، سؤالی روان‌شناختی - اجتماعی را پیش می‌کشد: چگونه این فرد در ارتباط با جامعه هویت خود را پیدا می‌کند؟»

در حالی که برخی از متن‌ها مشکل دوست‌یابی و رابطه دوستانه میان شخصیت عادی و معلول را توصیف می‌کنند، در متن‌های دیگر، این شخصیت‌ها جزو اقلیت ستم‌دیده‌ای هستند که می‌توانند با تغییر سطح آگاهی عامه، شرایط و موقعیت خود را بهبود بخشند. کتاب‌های بسیاری که در پانزده سال اخیر به چاپ رسیده است، به مضمونی می‌پردازند که فراوان در ادبیات کودکان و نوجوانان به چشم می‌خورد و آن، پذیرش فردی جدید در گروه کودکان است. این کتاب‌ها روی رفتار و فرآیند یادگیری کودک معلول متمرکزند و معمولاً راوی، داستانی را روایت می‌کند که نشان می‌دهد که چگونه کودک معلول، با انجام عمل قهرمانانه یا به گونه‌ای دیگر، با اثبات قابلیت‌های فوق‌العاده خود (مثل نجات دادن کسی)، از طرف کودکان دیگر مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

معمولاً شخصیت معلول داستان، از دیدگاه راوی یا یک یا دو شخصیت عادی داستان توصیف می‌شود. بنابراین، روی افکار و احساسات شخصیت‌های عادی و واکنش‌های ایشان در برابر کودک معلول، تأکید می‌ورزند. این متن‌ها معمولاً چنین سؤال‌هایی را مطرح می‌سازند: چگونه شخصیت‌های عادی، نسبت به کودک معلول واکنش نشان می‌دهند و آیا می‌توانند بر غرور متعصب خود در قبال کودک معلول غلبه کنند؟ تقریباً همواره این کودک معلول است که خود را با شرایط وفق می‌دهد و خود را با انجام اعمالی استثنایی معرفی می‌کند تا از طرف کودکان دیگر مورد پذیرش قرار بگیرد.

به عنوان مثال، در داستان اولین کولنبرگر، به نام «تابستانی که پری دریایی آمد» (مونبخ، انتشارات اشنایدر، ۱۹۷۵)، آنوشکا (Anuschka)،

مجرم به آن‌ها کمک کند. آن‌ها او را به زمین بازی می‌برند و کرتس نه تنها محل اختفای مجرم را پیدا می‌کند، بلکه در بازی آن‌ها بسیار فعال و خلاقانه ظاهر می‌شود. در طول داستان، کودکان نگرش مغرضانه خود را کنار می‌گذارند و بر آن فائق می‌آیند. آن‌ها یاد می‌گیرند چگونه صندلی چرخ‌دار را در میان جنگل حرکت دهند و می‌آموزند برای هوش، شکیبایی و حضور ذهن کرتس ارزش قائل شوند. سرانجام این ویژگی‌ها در کنار قوه ابتکار کرتس، منجر به دستگیری مجرم و محکومیت وی می‌گردد.

## ● رویکرد نویسندگان آمریکایی که تمایل دارند روی افکار و احساسات شخصیت معلول تمرکز کنند، تفاوت مهمی با رویکرد نویسندگان آلمانی دارد

کلاس کوردون (Klaus Kordon)، در کتاب خود با نام «خیابان شماره ۴۸ مولمان»، می‌کوشد دیدگاه دیگری را بیان کند که در آن، درون‌مایه انجام عملی فوق‌العاده و استثنایی از کودک معلول، به منظور راهیابی به گروه کودکان عادی و پذیرفته شدن از جانب آن‌ها، کم‌رنگ جلوه داده می‌شود. فرانک که قبلاً پسری معلول به نام فلیکس را آزار و اذیت می‌کرد، اتفاق‌هایی را به خاطر می‌آورد که پس از حضور فلیکس، در خیابان ۴۸ مولمان رخ داده است. در این داستان که از زبان اول شخص روایت می‌شود، کم‌تر با تفکر انتقادی و انتقاد از خود روبه‌رو می‌شویم. فلیکس مثل کرتس، به

سبب شخصیت و رفتار خود، از جانب دیگران پذیرفته می‌شود. در حالی که فرانک آن را شجاعت واقعی می‌داند:

«هرچه بیشتر در مورد آن فکر می‌کنم، بیشتر می‌فهمم که فلیکس واقعاً شجاع است. همین که او هر روز پا به کلاسی می‌گذاشت که در آن بچه‌هایی مثل پُل، مورمل و خودم افتاده می‌فروختیم، نشان می‌دهد که خیلی شجاع است.» (ص ۴۸)

با وجود این، کرتس و فلیکس - همانند شخصیت‌های معلول در داستان‌های اشاره شده - بایستی از طریق هوش و استعداد و اعمال استثنایی خود، از جانب کودکان عادی مورد تأیید قرار بگیرند و این کتاب‌ها نشان می‌دهند که معلولیت و یا ویژگی خاص شخصیت‌های اصلی داستان‌ها، منشأ حقیقی ویژگی‌های فوق‌العاده و چشمگیر آن‌هاست. به عنوان مثال، در مورد کرتس گفته می‌شود که شکیبایی و آرامش او سبب می‌شود که دیگران او را کودک نپندارند؛ زیرا رفتار با ملاحظه‌اش، او را بیش از سنش نشان می‌دهد؛ کرتس به آرامی گفت: «می‌دانی فرانک، تو اصلاً صبور

نیستی، چون می‌توانی راه بروی. در حالی که من باید روی صندلی چرخ‌دار بنشینم و صبر کنم تا کسی بیاید و مرا ببرد. این طوری یاد می‌گیری که صبور باشی.»

هروقت کرتس این‌گونه صحبت می‌کند، بی‌گمان از یاد می‌برد که تنها یک پسر بچه است. از این پس او به صورت فردی بزرگسال و بانغ نمایان می‌شود. در عوض، فرانک می‌گوید: «سرانجام به این فکر رسیدیم که وقتی پای عقل و شعور و آرامش در میان است، فلیکس همیشه از ما بهتر است.» (ص ۸۲)

این متن‌ها و بسیاری از دیگر کتاب‌های منتشر شده در آلمان و اتریش، واکنش اکثریت را نسبت به موقعیت استثنایی کودکان معلول، مورد

شناختن حقوق مدنی تمام افراد جامعه وجود دارد، پرداخته است. در این شرایط، معلولیت به عنوان مسئله‌ای اجتماعی در نظر گرفته می‌شود. الیزابت سی. همیلتون (Elisabeth C. Hamilton) می‌نویسد:

«از آن‌جا که ارزش اقتصادی، اجتماعی و سیاسی فرد معلول در جامعه، به لحاظ تاریخی در چارچوب ناتوانی وی در انجام کار، مورد ارزیابی قرار گرفته است، درخواست حقوق تام شهروندی فرد معلول، با صلاح کلی جامعه مغایرت مستقیم دارد. استفاده اقتصادی از تمام اعضای جامعه، نقطه عطف مصلحت جامعه است. کارول پور (Carol Poore)، اهمیت پیشرفت اقتصادی در آلمان را خاطر نشان می‌کند و بر تناقض‌های کلی مربوط به کار، اشتغال و مشاغلی که ریشه در ارزش‌های فردی جامعه دارد، تأکید می‌ورزد.»

اشخاص معلول، به عنوان افرادی در نظر گرفته می‌شوند که توان انجام کار مفید را ندارند، اما هنگامی که این تبعیض‌ها به آن‌ها معطوف می‌شود، موجب می‌گردد که تمام توانایی‌های بالقوه خود را درک نکنند. پور می‌گوید:

«مسئله اصلی که در پس این دیدگاه وجود دارد، این است: احتمالاً فعالیتی که از فرد معلول سر می‌زند، فعالیتی ارض‌کننده و خلاق تعبیر نمی‌شود. در عوض، اصولاً آن را از دیدگاه پیشرفت اقتصادی و کنترل اجتماعی در نظر می‌گیرند.» این دیدگاه، حقیقتاً و مجازاً افراد ویژه را سربار جامعه می‌داند و پایه و اساس اختلاف میان رفاه افراد جامعه به طور کلی و درخواست اعمال حقوق مدنی فرد را شکل می‌دهد.

از دهه ۱۹۹۰، مجمع متحد و یکپارچه‌ای از جانب افراد معلول در آلمان و اتریش شکل گرفت که موفق شدند این دیدگاه و تصویر حاکم بر موقعیت معلولان را تغییر دهند. هر دو کشور در قانون اساسی خود، قوانینی را اعمال کردند که مانع

توجه قرار می‌دهد. طبق گفته‌های پیتر اشنايدر (Peter Scheiner) موضوع بیگانه، مشکل اعضای گروه اجتماعی نویسندگانی چون وی است که با بهره‌گیری از حداکثر قابلیت و توانایی خود، با افرادی که به نظر می‌آیند با اکثریت افراد جامعه تفاوت دارند، مواجه می‌شوند.

جالب این‌که رویکرد نویسندگان آمریکایی که تمایل دارند روی افکار و احساسات شخصیت معلول تمرکز کنند، تفاوت مهمی با رویکرد نویسندگان آلمانی دارد. معمولاً متونی که قصد دارند مشکل پذیرش شخصیت معلول را در گروه مورد بررسی قرار دهند، از دیدگاه شخصیت اصلی معلول روایت می‌شوند. در نتیجه، این متن‌ها معمولاً حول شخصیت‌هایی شکل می‌گیرند که می‌توانند شخصیت معلول را همان‌گونه که هست، بپذیرند. امروزه و در ابتدای هزاره دوم در آلمان، خوانندگان نوجوان این کتاب‌ها (که شخصیت اصلی آن‌ها معلول است)، به ندرت در محله یا مدارس خود با این کودکان آشنا می‌شوند. دلیلش آن است که رستوران‌ها، مکان‌ها و وسایل نقلیه عمومی برای سهولت رفت و آمد افرادی که از صندلی چرخ‌دار استفاده می‌کنند، ساخته نشده است و آسانسورها و یا سراسی‌های مخصوص صندلی چرخ‌دار در آن‌جا وجود ندارد. اغلب کودکان و نوجوانان معلول در آلمان، هنوز در مؤسسه‌ها و مدارس استثنایی هستند؛ جدا از افراد دیگر جامعه. نخست این‌که معلولیت، سرنوشتی ناگوار و اسف‌بار به نظر می‌آید و مشکلی در نظر گرفته می‌شود که باید آن را حل کرد. البته اگر واقعاً متخصصان بتوانند این مشکل را حل کنند.

تاریخ کشور آلمان و اتریش، در قرن گذشته، به مغایرتی که میان رفاه اجتماعی و به رسمیت

از هرگونه تبعیض علیه معلولان می‌شود، اما هنوز از اجرای این قوانین خبری نیست. بیانیه‌های سیاسی احزاب اصلی آلمان و اتریش هم این مسئله را مورد توجه قرار داده است. حزب دموکرات‌های اجتماعی آلمان (SPD)، در بیانیه انتخاباتی خود به سال ۱۹۸۸، اظهار داشت که بایستی هر چه سریع‌تر قوانین ضد تبعیض به قانون اساسی کشور افزوده شود و در جایی دیگر از همان بیانیه افزودند: «شهروندان معلول نیازمند حمایت و همیاری تمام جامعه‌اند.»

حزب محافظه‌کار اتریش (OVP) نیز در برنامه اولیه خود به سال ۱۹۹۵، اعلام کرد که معلولان هم عضوی از جامعه‌اند و از این رو، بایستی از طرف جامعه مورد حمایت قرار بگیرند: «حمایت و همیاری ویژه نسبت به معلولان، ته تنها مسئولیت ارگان‌ها و مؤسسات دولتی است، بلکه تک‌تک افراد جامعه باید نسبت به آن‌ها احساس مسئولیت کنند.»

اسکار یو (Schario)، در کتاب "Alle Lieben Malle"، موقیبت متناقض معلولان را به وضوح روایت می‌کند. داستان از جایی آغاز می‌شود که آرزوی مل (Malle) به حقیقت می‌پیوندد: گرچه این پسر دوازده ساله از صندلی چرخ‌دار استفاده می‌کند، این امکان برایش فراهم می‌شود تا در حالی که مدرسه کودکان استثنایی در حال تغییر است، به مدرسه خواهرش که با یکدیگر دوقلوبند، برود و به مدرسه عادی یا بگذارد.

پیش‌داوری‌ها و تبعیض‌های دو طرف، موجب سوءتفاهم و برداشت غلط می‌گردد، اما مل قبل از پذیرفته شدن از طرف همکلاسی‌های جدیدش، زندگی بهترین دوست آینده‌اش را در یک حادثه آتش‌سوزی نجات می‌دهد. او وقتی ناچار می‌شود دوباره به مدرسه قبلی خود بازگردد، دوست دارد

نزد دوستان جدید خود بماند و به وزیر آموزش و پرورش نامه‌ای می‌نویسد. در نتیجه یک استثنای همیشگی در این قاعده رخ می‌دهد: او موافقت رسمی وزیر آموزش و پرورش را به دست می‌آورد تا به مدرسه عادی بازگردد. علاوه بر آن، رابطه میان کودکان معلول و کودکان عادی در این داستان، به صورت رابطه میان مراقبت‌کننده و کسانی که باید مورد مراقبت و مواظبت قرار بگیرند، درمی‌آید.

از آن‌جا که دوستی نوپای سباستین (Sebastian) با مل، وقت زیادی از او می‌گیرد و بیشتر زمان خود را با مل می‌گذراند، با دوستان دیگرش مشکل پیدا می‌کند. البته وقتی با گروهی از کودکان و نوجوانان، هم معلول هم عادی ملاقات می‌کند، به این نتیجه می‌رسد که برخی کودکان عادی «بهتر است مراقب دوستان معلول خود باشند. بنابراین، تمام اعضای گروه باید با مل دوست شوند.» (ص ۱۵۱)

به طور کلی، در اجتماع و کتاب‌های کودکان و نوجوانان آلمان و اتریش، افراد معلول در اکثر موارد، به عنوان افراد بیگانه و یا وصله ناجور و یا هم‌چون افرادی که مستحق کمک، حمایت و محافظت از طرف دیگر افراد اجتماع هستند، به تصویر کشیده شده‌اند. فقط در مواردی اندک، شخصیت‌های معلول در داستان‌ها این فرصت را پیدا می‌کنند که فعالانه روی جریان اتفاق‌ها تأثیر بگذارند. در عوض، داستان‌ها معمولاً افراد معلول را به عنوان افرادی منفعل که نیازمند کمک از جانب اعضای دیگر جامعه‌اند، به تصویر می‌کشند.

منبع: